بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

21/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»

**ادله برائت ( لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها)**

در مورد لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها صحبت بود. گفتیم که ممکن است به روایت هایی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است تمسک بشود و اینکه این آیه شریفه مفادش قبح عقاب بلا بیان و مفاد برائت را از آن استفاده می کنیم حالا یا قبح عقاب بلا بیان یا حتی به معنای گسترده تری که بتواند مقابل ادله اخباری ها هم بایستد. خب یک روایتی که آقایان تمسک کرده بودند روایت عبد الاعلی بود که در مورد آن صحبت کردیم و گفتیم که روایت عبد الاعلی ارتباطی به این بحث ندارد و این در مورد این هست که بدون معرفت خدا چون انسانها امکان معرفة الله بدون تعریف الله بندگان نمی توانند معرفة الله برایشان حاصل بشود و تکلیف به اقرار؟» به خدا و ایمان به خدا تکلیف غیر مقدور است. خب یک روایت دیگری که اینجا هست روایت نضر بن قرواش بود.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّمَا احْتَجَّ اللَّهُ عَلَی الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ

این روایت از روایت قبلی به نظر قوی تر می آید استدلالش. اول یک فقه الحدیث این روایت را عرض کنم. کلمه ما آتاهم این «ما» آیا «ما» مصدریه است یا «ما» موصوله است؟ به نظر می رسد که این «ما» «ما» موصوله است علاوه بر اینکه غالبا «ما» موصوله است و«ما» مصدریه نادر هست این روایت در منابعی آمده است از این راوی های دیگر بالذی آتاهم و عرفهم آمده است. در محاسن جلد 1 صفحه 236 رقم 204 در نقل روایت حمزة ابن طیار آمده است بالذی آتاهم. همچنین در تفسیر عیاشی جلد 2 صفحه 104 حدیث 100. عن الحلبی عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر عن ابی عبدالله علیه السلام آن هم بالذی آتاهم و عرفهم وارد شده است. و این است که «ما» «ما» ی مصدریه نیست بلکه «ما» موصوله است. حالا که «ما» ی موصوله شد صحبت سر این هست که مراد از آتاهم با توجه به عطف عرفهم احکام هست چون احکام هست که خدا آن را تعریف می کند. نه افعال. نه مال. امثال اینها. بنابراین، این نشانگر این هست که این مربوط به بحث قبح عقاب بلا بیان است. پاسخ این روایت این هست که اولا یک جواب نقضی دارد اگر این بیان درست باشد لازمه اش این هست که اصلا مال جزو موارد ما آتاهم نباشد. چون مال را که معرفت در آن تعلق نمی گیرد.

در حالی که در آیه شریفه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها بالأخره مال باید جزو مصادیقش باشد. حالا یا به اعتبار اینکه خود مال مصداق ما آتاها است یا به اعتبار اینکه انفاق از مال مصداق ما آتاها است علی ای تقدیر ما آتاها باید مال یا انفاق مال را شامل شود و الا خروج مورد پیش می آید. این عبارتی که این تفسیری که شد معنایش این است که خصوص احکام، تنها احکام نه اینکه جامع بین احکام و افعال و مثلا اموال یا جامع بین احکام و افعال. بنابراین این با این توجیهی که شد که معرفت فقط به احکام تعلق می گیرد اگر این مراد باشد، اصلا با مورد جور در نمی آید. این یک نکته. نکته دوم اینکه به نظر می رسد که مراد از ما آتاهم و عرفهم موضوعی هست که آتاهم و نه فعل موضوعی هست که بما آتاهم و عرفهم و این البته از آن استفاده نمی شود که حالا در آیه شریفه مراد از ما آتاهم خصوص موضوع است. ممکن است ما آتاهم یک معنای اعمی باشد که هم موضوع را بگیرد هم حکم را. حالا اجازه بدهید این را یک توضیحی بدهم. به نظر می رسد که خب حالا یک روایت بعدی هم هست که آن روایت را بعدا می خوانم. به خصوص از روایت بعدی این مطلب خیلی روشن تر استفاده می شود. مراد از ما آتاهم و عرفهم معرفة الله هست. مراد این در مورد معرفت خدا است. و این معرفت خدا و می گوید خداوند به وسیله آن موضوعی که آن موضوع را در اختیار بندگان قرار داده است و آن موضوع را تعریفشان کرده است به وسیله آن احتجاج می کند یعنی به وسیله وجود خدایی که آن وجود خدا را در اختیار بندگان قرار داده است با تعریفی که انجام داده است. این مراد خود خداوند است که خداوند خودش را در اختیار بندگان قرار می دهد با تعریفی بندگان نسبت به خودش قرار می دهد. در اختیار قرار دادن خداوند یعنی تعریف کردن خداوند. من اول روایت بعدی را می خوانم و بعد بر می گردم به این روایت. ظاهرا این قطعه ای از یک روایت مفصل بوده است که امام صادق فرمده بودند که این روایت هم از طریق حمزه بن طیار نقل شده است و هم از طریق زراره و حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر عن ابی عبدالله از همه اینها نقل شده است. البته تعبیر تفسیر عیاشی که داشت عن الحلبی عن زراره عن حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السلام قال دارد بعدش. این کلمه قال احتمال دارد محرف قالا باشد احتمال هم دارد عن ابی جعفر و ابی عبدالله محرف عن ابی جعفر أو ابی عبدالله باشد. چون دو تا امام علیه السلام قال تعبیر کرده اند خالی از استبعاد نیست. این است که اگر أو باشد احتمال می دهم که اصلا اصل روایت از امام صادق است. آنجا أو ابی عبدالله بوده است روایت امام صادق هست این روایت امام صادق را هم حمزه بن طیار نقل کرده است هم طبق نقل

تفسیر عیاشی زراره و حمران و محمد بن مسلم. علی ای تقدیر رباط زیادی این روایت دارد. تعبیر حالا من تعبیر حمزة بن طیار را اول بخوانم که در محاسن وارد شده است. تعبیر این هست

« قَالَ لِی اکْتُبْ فَأَمْلَی»

امام علیه السلام گفته است که کتابت کن و املا کرده است

« أَنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ یَحْتَجُّ عَلَی الْعِبَادِ بِالَّذِی آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ»[[1]](#footnote-1)

ظاهرا یحتجّ تحریف احتجّ است. این نقل حمزة بن طیار در کافی همین قطعه ان الله یحتجّ، همین قطعه اولش را فقط از ابن طیار نقل کرده است به تعبیر احتجِّ علی العباد یا علی الناس، احتجّ. با توجه به تعبیر بعدی که می گوید ثمّ ارسل الیهم، این احتجّ است. این را در توحید صدوق هم روایت وارد شده است. در ذیل توحید صدوق تعلیقه ملا رفیعا را در مورد این حدیث آورده است و می گوید که مراد از با توجه به بعد که می گوید ثمّ ارسل الیهم رسولا و انزل علیهم کتاب و امر فیه و نهی، یک معرفتی هست که قبل از ارسال رسل و انزال کتب هست. یک چیزی هست که قبل از ارسال و انزال کتب مطرح است. آن فقط معرفة الله مراد است. ثمّ ارسل یعنی هنوز ارسال رسل نکرده بالّذی آتاهم و عرّفهم احتجاج کرده است. و این معرفة الله هست که به قرینه بعدش مراد این است. مراد این هست که خداوند در مورد معرفت خودش، در مورد خودش به خودش احتجاج بر عباد می کند به آن چیزی که آن چیز را در اختیار بندگان گذاشته است و تعریفشان کرده است. البته احتجاج به خداوند کردن مراد از احتجاج به خدا کردن این است که به بندگان می گوید که این خدا که من او را به شما تعریف کردم من که خودم را به شما نشان دادم من که از شما پنهان نبودم با تعریفی که من کردم چرا ایمان نیاوردید؟ احتجاج به خدا احتجاج در عدم ایمان و جحود و کفر به خدا است بعد تعریف الله.

سوال: یحتجّ احتجّ قرار بدهیم؟

پاسخ: این احتجّ است به قرینه ارسل که بعد است. شما احتجّ و آتاهم بیاورید. چند جا این در کافی وارد شده است؟ احتجّ را با آتاهم با هم بزنید. در تفسیر عیاشی احتجّ است یک مورد کای هم احتج

است از ابن طیار روایت را نقل کرده است. بعضی جاها یحتج است ولی یک جاهای دیگر کافی که فقط همین یک قطعه را آورده است.

سوال: تأثیر در محتوا دارد؟

پاسخ: نه! تأثیر در محتوا ندارد ولی در اینکه مراد چیست، یحتج نیست. می گوید احتج علی العباد بما آتاهم ثمّ ارسل الیهم. این احتجاجی هست که قبل از ارسال رسل و انزال کتب هست و این مراد معرفة الله است همچنان که ملا رفیعا در حاشیه توحید از ایشان نقل کرده است. مطلب درستی هم هست که می گوید به قرینه ثمّ ارسل الیهم رسولا و انزل الیهم کتاب و امثال اینها، مراد

سوال: وقتی که می گوید چون احتجاج خدا به تعریف به معرفت است پس برای اینکه.....

پاسخ: ثم معنا ندارد. احتج بعد است.

سوال: احتج در آینده است ما برای اینکه احتجاج آینده صحیح بشود ارسال می کنیم

پاسخ: ثمّ. بحث ثمّ را توجه نمی کنید. ثمّ یعنی

سوال: ... چون قانون خدا این هست که بر معرفت احتجاج کند پس

پاسخ: ثم پس نیست. ثم یعنی بعد از او این کار را کرد.

سوال: قانون خدا این است نه اینکه بعد از او این کار را کرد.

پاسخ: نه بعد از یحتجّ. بعد از یحتجّ اگر یحتج باشد بعد از یحتج است. نه اینکه این قانون را وضع کرد. شما معنایش این است که این قانون را وضع کرده است. وضع کرده است ماضی باید فرض کنید. یحتج که ماضی نیست مضارع است. من می گویم احتجّ یعنی انّ الله وضع هذا القانون که یحتجّ. تقدیر باید بگیرید. این است که باید احتجّ باشد که مراد معنای ماضی باشد. معنای ماضی باشد یعنی خداوند یک احتجاجی بر بندگان می کند و بعد ارسال رسل و انزال کتب می کند. این است که ثمّ با او عطف کرده است این ثمّ معنایش این است که یک احتجاجی هست که قبل از ارسال رسل و انزال کتب است. این احتجاج فقط مال معرفة الله است و بس. حتی معرفة الانبیاء نیست.

سوال: اینکه حالا فرض کنید احتجاج قانون نباشد اینجا .... یعنی خود همان تعریف فقط؟

پاسخ: یعنی خداوند به بندگان با دادن تعریف می گوید ای بندگان خداوند یک چیزی را در بنده ایجاد کرده است که بوسیله آن چیز می تواند احتجاج کند.

سوال: پس این احتجاج کردن مال بعد از.. احتجاج کردن اینکه به آنها می گوید که شما با اینکه من به شما، یعنی مؤاخذه. من شما را به خودم شناساندم شما به من ایمان نیاوردید.

پاسخ: باید ایمان بیاورید.

سوال: این احتجاج...

پاسخ: یعنی حتی اگر ارسال رسل و انزال کتب هم نباشد، یعنی اینجور نیست که متوقف هست ایمان به خدا بر ارسال رسل و انزال کتب این یک بحثی است در این اقوالی که در مقالات السلامیون خواندم یکی از اقوال، قولی بود که می گفت که اصلا بعد از انزال رسل و ارسال کتب احتجاج صورت می گیرد. یعنی معرفت حاصل می شود. معرفت فرع قولی که به اصحاب حشام بن حکم به نه قائل را نگفته است.

و الفرقة الثالثه منهم یزعمون................

که احتجاج بعد از ارسال رسل است. از این روایت استفاده می شود نه. احتجاج متوقف بر ارسال رسل و انزال کتب نیست. البته متوقف بر تعریف الله است. ولی تعریف الله حتما لازم نیست بوسیله ارسال رسل و انزال کتب باشد. این خداوند است که با دادن عقلی که به انسان می دهد و با اینکه نه فقط عقل را می دهد در اینکه من عقل را هم به کار می گیرم و خدا را می شناسم هم این خدا است که دخالت دارد و علت به کار گیری عقل در راه معرفت است. بحث این است میگوید خداوند قبل از ارسال رسل و انزال کتب

سوال: این قبل، قبل زمانی است یا ..

پاسخ: قبل زمانی است. عیب ندارد

سوال: قبل زمانی احتجاج است یا منشأ احتجاج؟

پاسخ: خود احتجاج هست. یعنی حالا چه قبل زمانی بگیرید چه قبل رتبی بگیرید، مهم نیست. بحث این است که احتجاجی که خداوند بر بنده می کند متوقف بر ارسال رسل نیست در رتبه قبل از ارسال رسل و انزال کتب هم احتجاج می کند بر بنده. آن احتجاج چیست؟ احتجاج این است که نماز نخوانیم؟ خب ارسال رسل نشده که نماز بخواند یا نخواند. احتجاج می کند که چرا به پیغمبران ایمان نیاوردید خب هنوز پیغمبری نازل نشده است که نسبت به او خداوند احتجاج کند. آن که در رتبه سابق بر ارسال رسل و انزال کتب هست معرفة الله است. فقط معرفة الله است. اصلا یکی از بحث های اصلی که در بحث معرفت است. بحث اصلی معرفة الله است معرفة الانبیاء در رتبه متأخر است. این در این القول فی المعرفه آن عبارت اوائل المقالات را اگر می خواندم، **«اقول ان المعرفة بالله تعالی اکتساب و کذلک المعرفه بأنبیاء.»** بحث اصلی اش مال معرفة الله است. معرفت انبیاء و امثال اینها آنها جزو فروع معرفة الله است. این بحثی که اینجا هست می گوید خداوند چون ابتدائا خودش را به انسان ها نشان می دهد تجلی می کند. با تجلی خدا انسان ها قدرت بر شناخت پیدا می کنند و قبول کنند و ایمان بیاورند و اقرار کنند. بنابراین اگر کسی ایمان نیاورد مع تعریف الله ایّای. مع آتاه الله ایاه مع تعریف. خدا حجت دارد. اگر تعریف نکرده بود میگفت من نمی توانم. شما باید خودت را به من نشان بدهی تا خدا خودش را به بندگان نشان ندهد بندگان خدا را نمی شناسند. خب این مربوط به معرفة الله است. و

سوال: ذیلی که در توحید دارد که ..

پاسخ: حالا به آن هم می رسیم.

البته این مربوط اصل آن چیزی که هست مال معرفة الله هست ولی نکته اش یک نکته عامی هست. این تکه ای که هست، این تکه مربوط به احتجاج مربوط به معرفة الله است. ولی در ادامه حالا آن روایت بعدی را هم که بخوانیم آن تکه اش این هست که همه چیزهایی که انسان نسبت به آن قدرت ندارد خب تکلیف نسبت به او ندارد. بحث سر این هست که حالا ذیل آن را بعدا می خوانیم و در موردش صحبت می کنیم. حالا خود این صدر روایت که در این روایت نضر بن قرواش فقط این صدر آمده است. اولا بما آتاهم مراد چیست؟ ما آتاهم و عرفهم. «ما» معرفة الله نیست. چون معرفة الله را که متعلق عرّفهم نیست. خود خدا است. یعنی خدا خودش را نشان می دهد. مفعول عرّف ذات خدا است. الله است نه معرفة الله است. رو همین جهت من تصور می کنم که در آیه شریفه لا یکلف الله نفسا الا ما

آتاها، مراد از آتاها اعم از موضوع خارجی و فعل متعلق به آن موضوع خارجی است یعنی اعم از مال و فعل متعلق به مال هست. ببینید این آیه، لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها، قبل از آن ما آتاها را تطبیق به مال کرده بود. می گوید خداوند بر نفس انسان فقط آن چیزی را که در اختیار او گذاشته است تکلیف می کند. در اختیار گذاشتن هم مال را در اختیار انسان گذاشته است. تکلیف به مال این هست که شما باید این مال را انفاق کنید. تکلیف به فعل این هست که این فعل را انجام بدهید. ما قبلا کلمه کلّف را گفتیم. کلّف در روایات مفعول دومش گاهی اوقات معمولا فعلی از افعال است گاهی اوقات آن متعلّق هم که همان دراهم، اربعة دنانیر را در روایت متعلّق کلّف قرار داده بود. کلّف اینجا به معنای جامع بین متعلّق الفعل و خود فعل به کار رفته است. می گوید که خداوند البته تکلیف،

سوال:...

پاسخ: نه توضیح می خواهم بدهم.

آن چیزی که ما آتاها هست، خود متعلق هست ولی تکلیف به متعلق به اعتبار این است که فعل نسبت به او باید انجام بدهید. البته تکلیف به متعلق خود متعلق که نمی تواند مستقیما نسبت به او تکلیف باشد. آن مصحح می خواهد. مثل اینکه می دانید ما می گوییم حرّمت علیکم امّهاتکم. حرمت علیکم امهاتکم یعنی شما از امّهات محروم هستید. نمی خواهیم بگوییم تقدیر هست ولی مصحح می خواهد. تحریم از امهات به اعتبار چیست؟ به اعتبار این هست که انسان نمی تواند با امتهات خود تزویج کند. تزویج با امهات جایز نیست. امثال اینها. نمی خواهیم بگوییم این فعل را تقدیر می گیریم. فعل تقدیر گرفته نمی شود. ولی تحریم متعلق به اعیان به اعتبار محرومیت انسان از یک فعل خاصی است که متعلق به او هست. تکلیف انسان نسبت به یک موضوع به اعتبار این هست که یک فعلی که متعلق به این موضوع هست به گردن انسان می آید. این تقدیر نیست مصحح در واقع آن چیزی که آنجا. خیلی از جهت ادبی یک موقعی هست ما می خواهیم بگوییم که حتما باید یک کلمه مقدر باشد لفظا. نه! تقدیر لفظی نیاز نیست. ولی مصحح می خواهد. اینکه ما می گوییم خداوند خودش را به بندگان تکلیف می کند. خودش را تکلیف می کند یعنی معرفت خودش را. نه تقدیر. یعنی تکلیف موضوع به اعتبار این هست که فعلی که متعلق به آن موضوع هست به گردن عباد می آید. من عرضم این هست که اینجا مراد از ما آتاهم البته این روایت یکی از مصادیق را دارد تعیین می کند. ما آتاهم یک معنای عام است. اینکه در

این روایت تطبیق داده شده است ما آتاهم بر خداوند، از طرفی دیگر در خود آیه شریفه قبل از لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها می گوید فلینفق مما آتاه، ما آتاه مصداقش مال قرار گرفته است. به نظر می رسد که ما آتاها مراد هر چیزی باشد که، یعنی اعم از مال و فعل هست. یعنی آن چیزی که در اختیار بنده گذاشته شده است. در اختیار گذاشته شدن مال و در اختیار گذاشته شدن فعل هر دو این است که انسان نسبت به این مال و این فعل قدرت دارد. قدرت به مال این هست که آن را می تواند انفاق کند و هر دو هم به یک معنا است. به معنای اقدار است. اتیان الشی یعنی اختیار این مال را داشتن و اختیار این فعل را داشتن. اینجور نیست که نسبت به مال به معنای انفاق باشد اعطاء باشد و نسبت به فعل. هر دوی آن به معنای اقدار هست یعنی آن چیزی که در اختیار او گذاشته شده است یعنی طرف سلطه بر او دارد و می تواند نسبت به او تصرفات انجام دهد. مال در اختیار انسان هست می تواند این مال را صرف کند یا نکند. فعل در اختیار انسان است می تواند این را خارجیت ببخشد یا نبخشد.

سوال: این بحث های روایی ناظر بر این آیه را مطرح کردید یعنی برای ما یک وقفه ایجاد شد. بعد چطور منتقل شده همین بحث مال و فعل؟؟؟

پاسخ: تقریب ما این بود که از این تطبیق استفاده می شود مراد از ما آتاهم حکم است. و این به نظر می رسد که اصلا تطبیقی از تطبیقات آن. تعبیر آتاهم. آتاهم یک تعبیر خاص است اینکه ما آتاهم این تعبیر را آورده است به نظر می رسد که این تعبیر از آیه گرفته شده است. تعبیر خیلی روشنی نیست. این تعبیر که اصرار به این تعبیر اشاره به بسیاری از روایات ما برگرفته از آیات مأخوذ از آیات است. سرچشمه این روایت آن آیه است. این ناظر به این هست که آن جمله لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها که در آیه قرآن هست این را می خواهد تطبیق بر آن باشد که در روایت عبد الاعلی به این مطلب هم تصریح کرده بود.

سوال: اقدرها

پاسخ: اقدرها. ان ماحتجّ الله علی.... تقریب استدلال ما این بود که چون عرفهم، اولا آن چیزی که به آن احتجاج می شود به حکم احتجاج می شود و حکم هست که انسان او را می شناسد متعلق تعریف حکم است. به قرینه احتجاج که در این روایت وارد شده است و تعریفی که تعلق گرفته است مراد از «ما» موصول حکم بود. اصل تقریب این بود پاسخ مطلب این هست که نه لازم نیست اینجوری بگیریم.

تعریف موضوع می گیریم. فعل نمی گیریم موضوع یعنی خداوند و خداوند خودش را در اختیار بندگان قرار می دهد به تعریفی که نسبت به بندگان می کند.

سوال: و همین قدرت است؟

پاسخ: و همین قدرت است. و همین قدرتی هست که بنابراین با آن چیزی که ما از آیه استظهار می کردیم که مراد از آتاهم اقدار بندگان هست و مسلط کردن بندگان هست هیچ منافاتی ندارد یعنی دقیقا در راستای همان برداشتی است که ما از آیات کردیم.

یک نکته ای اجازه بدهید من اینجا عرض کنم که مهم است. آن این است که اصلا حکم غلط است به کار بردنش. منهای آن جهاتی که تا حالا می گفتم نکته جدیدی که می خواهم الآن عرض کنم این است. اتیان شیء اینکه خداوند چیزی را ایتاء می کند یعنی آن را در اختیار طرف قرار میدهد. یعنی طرف نسبت به او باید تسلط داشته باشد. چیزی باید باشد که در اختیارش باشد و بتواند در آن تصرف کند. وجوب وظیفه ای هست که بر گردن من هست. نه وظیفه ای هست که در اختیار من هست. هیچوقت صحیح نیست که بگوییم آتی الله العباد الوجوب. وجوب متعلق ایتاء نیست. وجوب تکلیفی هست که علی العباد هست. ایتاء به چیزی گفته می شود مفعول آن چیزی هست که به نفع عباد هست و در اختیار عباد هست و عباد بر او سلطه دارد. آتاه الله الملک. سلطنت در اختیار من هست و چیزی هست که من را مقتدر می کند ولی آن چیزی که تکلیفی که بر گردن من بیاید هیچوقت، می گویند کتب علیه الوجوب. اگر هم بگویند. اما اینکه ما در واقع بگوییم آن چیزی را که

سوال: آتاه الحکم؟؟

پاسخ: آتاه الحکم هیچ نداریم. این حکم را به بندگان دادیم. در روایات اصلا نداریم. ایتاء یعنی اعطاء کردن. یک چیزی را در اختیار قرار دادن.

سوال: چون حکم با آن

پاسخ: ایتاء یعنی مالک کردن و مسلط کردن مفعول اول بر مفعول دوم. ایتاء یعنی این. مالک کردن و مسلط کردن مفعول اول نسبت به مفعول دوم و مکلف نسبت به احکام مسلط نیست.

سوال: ایصال هم می تواند باشد دیگر ایتاء یعنی ایصال دیگر

پاسخ: به آن اعتبار هیچوقت تعبیر نشده است. این مفروق عنه گرفته است به اعتبار ایصال.

سوال: آتا سر چه می آید. اگر سر حکم می آید..

پاسخ: نه نمی آید. هیچوقت نیامده است. هیچوقت نیامده است که آتی الله الوجوب. آتی الله الوجوب شما یک جا ببینید به کار رفته است.

سوال: ذیل روایتی که آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا امر و نهی و اینها را می گویند دیگر؟ آتاکم الرسول فخذوا چیست؟

پاسخ: آن آیه احکام است؟ حالا ببینیم آن آتاکم الرسول چه می خواهد بگوید.

حالا همان آتاکم را ببینیم یعنی چه. ما آتاکم الرسول. حالا آن آتاکم الرسول را بگذارید که ذیل آن را ببینیم و ببینیم که به چه معناست.

خب حالا روایت بعدی را بخوانیم. آن روایت بعدی عمده اش این هست که صدر آن دقیقا همین تعبیراتی که داشتیم و ذیل آن هم اصلا... . حالا یک نکته ای را اینجا عرض کنم و بعد روایت های بعدی. آن این است که ممکن است شما اینجوری استدلال کنید که خب ما به این روایت نمی خواهیم توسل کنیم به عنوان اینکه تفسیر آیه. نه! آیه سر جای خودش. مراد از تکلیف به غیر مقدور است. ولی خود روایت می گوید «ان الله احتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم». آتاهم یعنی اقدرهم اصلا قبول. می گوید خداوند به چیزی که آن چیز را به آن قدرت می دهد و آن را تعریف می کند به او احتجاج می کند. این ظاهرش این هست که شرط احتجاج خدا نسبت به یک شیء این است که آن شیء شناخته شده باشد. بیان نسبت به او باشد. بنابراین اگر خدا نسبت به احکام واقعیه بخواهد احتجاج کند باید نسبت به او بیان صادر شده باشد. پس بنابراین، این منهای دیگر به جنبه تفسیر آیه اش کاری نداریم. بله آیه اصلا. خود این روایت را چرا نشود به آن تمسک کرد؟ پاسخ مطلب این هست که اینکه موضوعاتی که در لسان ادله اخذ شده اند آیا این موضوعات خودشان موضوعیت دارند یا جنبه طریقیت دارند عنوان مشیر هستند، این بستگی به فضای حاکم بر روایات دارد. مرحوم آخوند این مطلب را متعرض شده اند که موضوعاتی که در احکام اخذ می شود گاهی اوقات عنوان مشیر هستند و گاهی اوقات حدوثا و بقائا در حکم دخالت دارند و گاهی اوقات حدوث عنوان باعث یک حکم مستمر می شود و بقاء عنوان در بقاء حکم دخالت ندارد با عدم بقاء موضوع هم حکم هم باقی است.

این سه قسم در کفایه در بحث مشتق مرحوم آخوند اشاره کرده است. بحث این است که از کجا بفهمیم که کدام یک از این اقسام هستند. اینها تناسبات حکم موضوع است. فرض کنید که در روایت می گوید علیک بهذا الجالس که ما می دانیم که در اخذ از مجتهد و حجت بودن قول مجتهد جلوس دخالت ندارد. یا مثلا یک روایتی هست که ابن ابی العوجاء نقل می کند. می گوید با عبدالله بن موفق نشسته بودیم، عبدالله بن موفق گفت که اسم انسانیت شایسته کسی باشد الا هذا الشیخ الجالس ابن ابی العوجاء گفت بی خود می گویی و اینها تو می خواهی مثلا ما چیز نکنیم آن یک روایت مفصلی هست. اینکه می گوید نام انسانیت فقط شایسته امام صادق علیه السلام هست نه اینکه نشستنش که باعث نمی شود که اسم انسانیت بر او چیز باشد. این پیدا است که. این تناسبات حکم موضوع باعث می شود که ما بفهمیم این موضوع دخالت دارد یا ندارد. در بحث اینکه تعریف الله خودش دخالت دارد یا تعریف الله مقدمه است بر اقدار این فضای حاکم بر روایات را باید دید. آن فضایی که عرض کردم این بحث هست که آیا بدون تعریف خداوند انسان قدرت بر شناخت خدا دارد یا ندارد آن بحثی که در میان متکلمین امامیه هم مطرح بوده است از همان اوائل این اقتضا می کند که این تعریف ظهور در موضوعیت داشتن نداشته باشد. می تواند اشاره باشد به همان مطلبی که در میان علماء در آن زمان مورد بحث بوده است تعریف الله از آن جهتی که مقدم است بر اقدار یعنی عرفهم مقدمه است برای اینکه آن آتاهم صدق کند. ملاک آتاهم هست ولی بدون عرفهم، آتاهم تحقق پیدا نمی کند. این روایت با توجه به فضایی که فضای کلامی که در زمان روایت بوده است ظهور در موضوعیت داشتن عرفهم ندارد. اگر نگوییم بلکه من می خواهم بگویم ظهور دارد در اینکه موضوعیت ندارد. روایات ناظر به آن فضاهای حاکم هست. اگر قرار باشد بخواهد یک چیزی وراء آن فضای موجود بگوید به این الفاظ نباید اکتفا کند. باید به یک الفاظ صریح بگوید که مشخص باشد که..

سوال: احتمال خصوصیت در معرفت...

پاسخ: نه حتی احتمال. یعنی دو بحث است. یک بحث این است که احتمال دارد که این تعریف مقدمه است برای اقدار به دلیل اینکه بدون تعریف الله قدرت بر معرفة الله تحقق پیدا نمی کند. احتمال آن را بگوییم. یک جهت دیگر اینکه نه اصلا ظاهر روایات این هست که آن فضای حاکم ظهور می دهد.

سوال: .... نیست خب این در امور احکام هم هست تفاوتی ندارد. ملاک می خواهید بگویید...

پاسخ: احکام که نیست. احکام که شما لازم نیست که علم داشته باشید. قدرت که دارید شما. شما ممکن است احتیاط کنید لازم نیست بدانید که.

سوال: نه اصل حکم را. اصل احکام

پاسخ: نه! اصل احکام همین هست. شما نماز جمعه نمی روید واجب است یا واجب نیست خب می خوانید. قدرتش که متوقف بر علم نیست که . بحث این است دیگر. بنابراین عرض من این هست که اینکه این تعریف خودش خصوصیت داشته باشد این روایت ظهور ندارد یا یک احتمال، من اصلا می خواهم بگویم ظهور دارد در اینکه این تعریف مقدمه است برای اقدار. اگر این را هم نگوییم لااقل آن فضای موجود به منزله محتمل القرینیه است مانع ظهور دلیل در خصوصیت داشتن تعریف می شود.

سوال: قدرت امتثال متوقف بر بیان مولی است.

پاسخ: قدرت امتثال در معرفة الله بله.

سوال: امتثال یعنی در واقع تبعیت از امر نه صرف انجام آن.

پاسخ: به قصد امر یقینی. امتثال امر مولا که می تواند .. باشد. احتمال دیگر. لازم نیست علم

سوال: هیچ امری وجود نداشته باشد

پاسخ: احتمال احتمال دیگر

سوال: حاج آقا اینکه گفتید ...خصوص معرفة الله است این اگر حضرت بخواهد مرادش فقط این باشد چرا عدول ؟؟؟؟

کرده است به این لفظ عام حضرت؟

پاسخ: ثم ارسل الیهم رسولا مطلب را واضح تر است بگوییم. لفظ عام نیست.

این در واقع می خواهد نکته احتجاج را هم بگوید. می خواهد بگوید که نکته اش این است که این که خدا احتجاج کرده است بخاطر این که قدرت ندارید. صرفا این احتج هم که عرض می کنم ....

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. المحاسن (للبرقي)، ج، ص: 236 [↑](#footnote-ref-1)